

ارزیابی دیدگاه سیدمرتضی در استناد به اعجاز انبیا برای اثبات عصمت ایشان

علی فقیه*

علی اکبر بابایی**

عبدالرسول حسینی زاده***

چکیده

سیدمرتضی عصمت انبیا را به وسیله معجزه ایشان اثبات می کند. مسئله این است که اثبات عصمت انبیا به وسیله اعجاز ایشان چگونه ممکن است و بُرد این دلیل چقدر است؟ از نظر ایشان معجزه مستقیماً و بدون واسطه، تصدیق کننده وحی و مُثبت عصمت نبی در دریافت و ابلاغ وحی می باشد و هدف از تصدیق وحی، امثال امر نبی است؛ در نتیجه با معجزه به صورت غیرمستقیم، معاصی و هر آنچه که در امثال و قبول، اثر منفی بگذارند نیز نفی می شوند. دلیل اعجاز، به جهت وسعت گستره پوشش دهنده ابعاد مختلف عصمت بی نظیر است. و اشکالات مطرح شده بر این دلیل، وارد نمی باشد. این مقاله درصدد است که با استفاده از روش تحلیل و توصیف، به تبیین این دلیل و تعیین گستره آن و پاسخگویی به اشکالات آن بپردازد.

واژگان کلیدی

عصمت، انبیا، معجزه، تنفیر، سیدمرتضی.

alifaghih313@gmail.com

ababayi@rihu.ac.ir

hosseiny43@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۲۷

*. دانشجوی دکتری دانشگاه علوم و معارف قرآن قم.

** . دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. (نویسنده مسئول)

***. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۲۳

طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین و پرچالش‌ترین بحث‌های کلامی، بر محور عصمت انبیا است. در اهمیت این بحث، همین کافی است که بدانیم بدون اثبات عصمت انبیا، گسستی در سلسله عقاید دینی پیدا می‌شود که قابل پیوند نیست. اگر انبیا معصوم نباشند، دیگر نه به کتب آسمانی اعتمادی است و نه به گفتار و کردار آنها و از اینجا است که ضرورت و اهمیت بحث عصمت در میان عقاید دینی جلوه‌گر می‌شود.

عصمت در لغت به معنای حفظ و نگهداری (جوهری، ۱۴۰۷: ۵ / ۱۹۸۶؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۰: ۱۲ / ۴۰۳) و منع به کار رفته است. (طریحی، ۱۹۸۵: ۶ / ۱۱۶) تعریف‌های اصطلاحی عصمت نیز با توجه به مبناهای متفاوت در باب عصمت بسیار گوناگون است و هر کس متناسب با دیدگاه خویش، تعریف خاص خود را ارائه کرده است که به دلیل رعایت اختصار از نقل آنها خودداری می‌شود. تعریف مطابق با دیدگاه مشهور شیعه این است که: عصمت موهبتی الهی است که با وجود آن، صدور گناهان و خطا و نسیان و عقائد فاسد و آرای باطل با وجود قدرت بر ارتکاب آنها ممتنع می‌شود. (خرازی، ۱۴۱۷: ۱ / ۲۴۹)

دیدگاه‌های گوناگونی درباره عصمت انبیا در تفاسیر و کتب کلامی فریقین بیان شده است. علمای فریقین، انبیا را در حیطة وحی معصوم می‌دانند. تنها دسته‌ای از کرامیه^۱ و حشویه^۲ لغزش پیامبران در گفتار را پذیرفته‌اند و «افسانة غرانیق» را شاهد آن دانسته‌اند. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵: ۷ / ۱۸) برخی از اشعری‌ها مانند قاضی ابوبکر باقلانی نیز لغزش در ابلاغ وحی از روی سهو و نسیان را می‌پذیرند. (ایجی، ۱۴۱۲: ۸ / ۲۶۴) برخی از معتزله نیز ارتکاب گناه صغیره عمدی را می‌پذیرند. (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ۱۵ / ۲۸۰) حشویه و کرامیه معتقدند حتی انجام گناهان بزرگ از روی عمد نیز برای پیامبران جایز است. (ایجی، همان: ۲۴۶) کرامیه با حشویه هم‌عقیده‌اند و تنها دروغ‌گویی در مقام تبلیغ را استثنا کرده‌اند. (ابن‌حزم، بی‌تا: ۴ / ۲) در مقابل، عالمان شیعه انبیا را در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی، از گناهان کبیره و صغیره عمدی و سهوی (پیش از بعثت و پس از آن) و خطا و اشتباه معصوم می‌دانند. (ر.ک: طوسی، ۱۳۸۲: ۱ / ۱۹۴؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲۱۳؛ حلی، ۱۴۱۳: ۳۴۹؛ لاهیجی، ۱۳۷۲: ۱۱۵؛ مظفر، ۱۳۸۷: ۵۴؛ سبحانی، ۱۴۲۵: ۴۱) عالمان شیعی برای اثبات مدعای خود، به دو دسته دلایل عقلی و نقلی تمسک جسته‌اند. سیدمرتضی عصمت انبیا را به‌وسیله معجزه ایشان اثبات می‌کند. (سیدمرتضی، ۱۲۵۰: ۴)

۱. شهرستانی کرامیان را از اصحاب محمد بن کرام می‌داند که به تجسیم و تشبیه معتقدند. (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۲۴) اهل سنت و بسیاری از معتزله و شیعه، کرامیه را به سبب برخی عقاید، به‌ویژه اعتقاد ایشان به جسم داشتن و شبیه بودن خدا به مخلوقات (مخصوصاً انسان) تکفیر کرده و گاه تعبیری مانند «عامی» و «جاهل» و «ضال» را درباره آنها به کار برده‌اند. (حلبی، ۱۳۷۶: ۲۳۷ - ۲۳۶)
۲. حشویه گروهی از اهل سنت‌اند که به تشبیه اعتقاد دارند و برآنند که خدای پاک، همانند آفریدگانش است. (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۶: ۷ / ۴۵۱)

مسئله مهم در این زمینه، آن است که اصل دیدگاه سیدمرتضی در جهت اثبات عصمت انبیا به وسیله اعجاز ایشان و ادله وی چیست و فراگیری این دلیل چقدر است و اینکه آیا اشکالات برخی از نویسندگان معاصر درباره این دلیل وارد است یا خیر. در ادامه به این مسائل پرداخته می‌شود.

الف) تقریر دلیل سیدمرتضی

ایشان عصمت انبیا از کذب بر خدا در مورد وحی و عصمت از گناهان کبیره و صغیره قبل و بعد از نبوت را به دو گونه مستقیم و غیرمستقیم با معجزه ایشان ثابت می‌کند؛^۱ بدین صورت که عصمت از کذب بر خدا در حیطه مربوط به وحی را از طریق مستقیم با معجزه ایشان ثابت می‌کند؛ زیرا اعطای معجزه از سوی خدا به مدعی نبوت به معنای تصدیق ادعای نبوت او و این است که تو در اینکه می‌گویی رسول من هستی، صادق هستی و پیام آورنده از طرف من هستی و این معجزه، مانع از کذب نبی بر خدا در حیطه مربوط به وحی است؛ چراکه تصدیق کذاب قبیح است و از سوی خداوند جایز نیست. وی عصمت از گناهان کبیره را به صورت غیرمستقیم با معجزه ایشان ثابت می‌کند. از نظر ایشان، غرض از بعثت انبیا و تصدیقشان با معجزه، امثال آن چیزی است که آنها آورده‌اند؛ پس هر چیز در امثال و قبول مردم، اثر منفی بگذارد، نبود آن واجب است و معجزه مانع آن است. (سیدمرتضی، ۱۳۵۰: ۴)

خلاصه مدعای سیدمرتضی چنین است که معجزه بدون واسطه تصدیق‌کننده وحی است و هدف از تصدیق وحی، امثال امر نبی است؛ پس با معجزه به صورت غیرمستقیم، معاصی نفی می‌شوند؛ چون در امثال و قبول، اثر منفی می‌گذارند. ایشان درباره اموری که اثر منفی در امثال و قبول دارند؛ چنین تعبیر می‌کند که این امور سبب «تنفیر» می‌شوند. (همان) حال باید دید از نظر ایشان چه چیزهایی سبب تنفیر می‌شود و واجب است با معجزه منع شود و توضیح ایشان درباره تنفیر چیست.

ایشان ارتکاب همه کبائر و صغائر قبل و بعد از نبوت از سوی انبیا را موجب تنفیر از قبول سخن انبیا و تنزیه از آنها را موجب آرامش نفس مردم می‌داند. (همان: ۹) همچنین بسیاری از امور مباح و بسیاری از خلق و خواها و هیئات را سبب تنفیر مردم می‌داند: (همان: ۶)

منظور ما از اینکه گناهان سبب تنفیر می‌شود، این است که آرامش نفس ما نسبت به قبول قول یا استماع وعظ کسی که ارتکاب معاصی را از سوی او جایز می‌دانیم و از اقدام او بر ذنوب ایمن نیستیم، مانند کسی نیست که هیچ‌یک از این امور را بر او جایز نمی‌دانیم. (همان: ۴)

۱. عبارت ایشان چنین است: «واعلم أن جميع ما نزه الأنبياء عنه و نمنع من وقوعه منهم يستند إلى دلالة العلم المعجز إما بنفسه أو بواسطة»؛ (سیدمرتضی، ۱۳۵۰: ۴) بدان که جمیع آن چیزی که ما وقوع آن را از انبیا ممنوع می‌دانیم و ایشان را از آن منزّه می‌دانیم، به واسطه اعجاز ایشان به صورت مستقیم و غیرمستقیم ثابت می‌کنیم.

محقق لاهیجی دلیل فوق را با تکیه بر «قاعده لطف» چنین توضیح می‌دهد که در صورت وجوب عصمت انبیا، اطمینان کامل به افعال و اقوال او حاصل می‌شود؛ در نتیجه مکلف به انقیاد و اطاعت نزدیک می‌گردد و از مخالفت دور می‌شود و لطف بر خدا واجب است؛ پس عصمت انبیا واجب است. عصمت ایشان نسبت به همه گناهان کبیره و صغیره، قبل و بعد از بعثت واجب است؛ چراکه لطف در این صورت اتم خواهد بود؛ بلکه حقیقت لطف به این متحقق شود که موجب نفرت به هیچ وجه و در هیچ وقت موجود نباشد. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۷۹) او در جای دیگری انبیا را معصوم از گناهان صغیره و کبیره به عمد، با تأویل، سهوی و از روی نسیان از اول عمر تا آخر عمر می‌داند:

شکی نیست که عصمت بدین نحو در لطف بودن، کامل تر و دعوت کننده تر به اتباع و عدم تنفر است و مسلماً تحقق عصمت به نحو مذکور ممکن است؛ پس حق، مذهب امامیه است. (همان: ۴۲۳)

برخی محققان، چهار دلیل عقلی برای عصمت انبیا اقامه کرده‌اند که در تبیین دلیل سوم با عنوان لطف، این سخن سید مرتضی را که: «تحقق هر کدام از مراحل عصمت^۱ از عدم آن بهتر است و اعتماد مردم را بیشتر جلب می‌کند» (سیدمرتضی، ۱۲۵۰: ۶) قابل بازگشت به قاعده لطف دانسته‌اند (یوسفیان و شریفی، ۱۳۷۷: ۱۹۱) و در دلیل چهارم با عنوان معجزه، برداشت خود از مطالب سید مرتضی را بیان کرده‌اند. (همان: ۹۲) جدا کردن مطالب سیدمرتضی از سوی ایشان تحت دو دلیل لطف و معجزه، نشانگر این است که سخن سید را حاوی دو دلیل معجزه و لطف می‌دانند؛ اما به نظر می‌رسد سیدمرتضی به دنبال اثبات عصمت به وسیله دلیل معجزه بوده است، نه دلیل لطف.

جمله: «تحقق هر کدام از مراحل عصمت از عدم آن بهتر است و اعتماد مردم را بیشتر جلب می‌کند» شبیه صغرای قیاس دلیل لطف و موهم این است که شاید ایشان به دنبال اثبات عصمت از طریق دلیل لطف بوده‌اند؛ اما از آنجا که سیدمرتضی کبرای قیاس (لطف بر خدا واجب است) را نیاورده و در عوض تصریح کرده است که ما همه مراحل عصمت انبیا را مستقیم یا غیرمستقیم با معجزه ایشان ثابت می‌کنیم، (سیدمرتضی، ۱۲۵۰: ۴) به دنبال اثبات عصمت به وسیله دلیل معجزه بوده است؛ هر چند تقویت دلیل سیدمرتضی از سوی محقق لاهیجی با اضافه کردن قاعده لطف به آن، مفید و مکمل دلیل سیدمرتضی است.

۱. منظور از مراحل عصمت در اینجا به ترتیب، ۱. عصمت از گناهان کبیره بعد از نبوت، ۲. عصمت از گناهان کبیره قبل از نبوت، ۳. عصمت از گناهان صغیره بعد از نبوت و ۴. عصمت از گناهان صغیره قبل از نبوت است. سید مرتضی تحقق هریک از این مراحل چهارگانه از سوی خدا را بهتر از عدم تحقق آن می‌داند؛ یعنی اگر نبی از گناهان کبیره بعد از نبوت معصوم باشد بهتر از عدم عصمت در این حیطة است و در این صورت آرامش نفس مردم نسبت به نبی بیشتر می‌شود. تحقق مرحله دوم عصمت (عصمت از گناهان کبیره قبل از نبوت) از عدم تحقق آن از سوی خدا بهتر است و موجب آرامش نفس بیشتر مردم می‌شود؛ همین مطلب در مورد مرحله سوم و چهارم نیز جاری است. (ر.ک: سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۵-۶)

ب) قلمرو دلیل سیدمرتضی

عالمان شیعی برای اثبات مدعای خود درباره عصمت انبیا به دو دسته دلایل عقلی و نقلی تمسک بسته‌اند؛ البته تمسک به دلایل نقلی برای اثبات عصمت در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی نادرست است؛ چراکه احتمال کذب یا خطا در خود دلیل نقلی قائم بر عصمت وجود دارد؛ پس برای اثبات عصمت در این مقام فقط دلیل عقلی محض چاره‌ساز است؛ اما بعد از اثبات عصمت در این مقام به‌وسیله دلیل عقلی محض می‌توان در سایر مقامات (گناهان کبیره و صغیره عمدی و سهوی قبل و بعد از بعثت) از دلیل نقلی بهره جست. پس دلایل نقلی به‌هیچ‌وجه قادر به پوشش فراگیر عصمت نیستند. بسیاری از دلایل عقلی نیز ابعاد مختلف عصمت انبیا را اثبات نمی‌کنند و فقط برخی از زوایای عصمت را پوشش می‌دهند.^۱

سیدمرتضی در ابتدای کتاب خود، دلیلی عقلی را در جهت اثبات عصمت انبیا اقامه کرده که این دلیل برای اولین بار به‌صورت مبسوط مطرح شده است. بنابر استقصای نگارندگان یا نویسندگان مقاله، هیچ‌یک از دلایل مثبت عصمت (نقلی و عقلی) مانند دلیل سیدمرتضی زوایای مختلف عصمت را پوشش نمی‌دهد و در نوع خود به‌جهت وسعت پوشش زوایای مختلف عصمت بی‌نظیر است. این دلیل، عصمت در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی، عصمت از تمامی منفرات از جمله گناهان کبیره و صغیره عمدی و سهوی (پیش از بعثت و پس از آن)، منفرات نسبی مانند دنائت آباء و بدکاره بودن مادران، منفرات طبعی مانند جذام، برص و سلیس‌الریح بودن، منفرات اخلاقی مانند حسادت و حرص و منفرات احوالی مانند معاشرت با اراذل و غذا خوردن در راه را ثابت می‌کند. (ر.ک: سیدمرتضی، ۱۲۵۰: ۶؛ مقداد، ۱۴۰۵: ۳۰۵؛ طوسی، ۱۴۰۶: ۲۶۰؛ حلی، ۱۴۱۳: ۳۵۰؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۲۷؛ سبحانی، ۱۴۱۲، ۳ / ۲۱۰ - ۲۰۹)

در یک کلام کلی می‌توان گفت دلیل یادشده، هر آنچه را از منفرات باشد، از انبیا دور می‌کند؛ حتی برخی از مباحث که ذم و عقابی بر آن نیست، اگر منفر باشند، دفع می‌شوند؛ زیرا غرض از بعثت انبیا و تصدیقشان با معجزه، امتثال آن چیزی است که آنها آورده‌اند؛ پس هر چیزی که در امتثال و قبول مردم، اثر منفی بگذارد و

۱. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: ۱. دلیل ضدیت وجوب متابعت و عدم متابعت؛ (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۱۳) اگر نبی مرتکب معصیت شود، متابعتش یا واجب است یا واجب نیست. صورت اول باطل است؛ چراکه خدای حکیم به معصیت رضایت نمی‌دهد. لازمه صورت دوم نیز انتفای فائده بعثت است؛ چراکه غرض از بعثت، متابعت از نبی است؛ در نتیجه هم تبعیت از انبیا لازم است و هم لازم نیست که این دو مطلب با هم قابل جمع نیست. این دلیل قادر به اثبات عصمت قبل از نبوت نیست؛ چراکه قبل از نبوت، بحث متابعت از نبی مطرح نیست. ۲. دلیل حرمت ایذای نبی؛ (همان؛ مرعشی، ۱۴۰۹: ۲ / ۲۰۲) اگر نبی مرتکب معصیت شود، نهی او از منکر از سوی مردم واجب است و انکار او موجب ایذا او می‌شود و ایذای نبی حرام است. این دلیل نیز مانند دلیل قبلی، عصمت قبل از نبوت را اثبات نمی‌کند. ۳. اگر نبی معصوم نباشد، امکان دارد مردم را به چیزی امر کند که خدا بدان دستور نداده است و در آنچه از شرع و از جانب خدا است اخلال وارد سازد. تالی باطل است؛ پس مقدم نیز مثل آن باطل است. (حلی، ۱۴۱۵: ۴۲۶) این دلیل نیز مانند دلایل قبلی، عصمت قبل از نبوت را اثبات نمی‌کند.

سبب تنفیر و دوری مردم از آنها گردد، نبود آن واجب است و معجزه مانع آن است. (سیدمرتضی، ۱۳۵۰: ۴) در بین دلایل عصمت، دلیلی که این چنین گستره همه‌جانبه‌ای داشته باشد، یافت نمی‌شود.

ج) ارزیابی اشکالات وارد بر دلیل سیدمرتضی

برخی از نویسندگان معاصر، اشکالاتی را بر دلیل سیدمرتضی وارد کرده‌اند که بایسته است این اشکالات به‌صورت دقیق و عالمانه در ترازوی نقد قرار گیرند. مؤلفان کتاب *مردانی شبیه ما*^۱ در آنجا که درصدد ابطال دلایل عقلی عصمت عملی انبیا هستند، ابتدا سه دلیل عقلی خواجه نصیر طوسی در *تجرید الاعتقاد* را این چنین بازگو می‌کنند:

نخستین دلیل خواجه نصیر این است که معصوم نبودن امام منجر به تسلسل می‌شود. دلیل دوم خواجه نصیر این است که اگر از پیامبر خطایی سر بزند، مورد انکار قرار گرفته و این مسئله با اطاعت از او در تضاد قرار می‌گیرد. این دلیل که یکی از دلایل مهم معتقدان به آموزه عصمت است و در اینجا با عنوان «دلیل تنافر» به آن ارجاع می‌دهیم، می‌گوید که گناه یا خطای پیامبران، موجب تنافر و دور شدن مردم از آنها و در نتیجه نقصان در امر رسالت می‌شود؛ لذا خداوند انبیا را به‌وسیله عصمت آماده اقبال مردم می‌سازد. سیدمرتضی این دلیل را چنین بیان می‌کند: ارتکاب صغیره و کبیره، پیش و پس از پیامبری، برای پیامبران جایز نیست؛ زیرا متضمن رماندن و منع مردم از قبول دعوت و گفته‌های ایشان بوده و موجب عدم حصول اطمینان روحی نسبت به ایشان می‌گردد. دلیل آخر خواجه نصیر این است که اگر پیامبر خطا کند، رتبه‌اش از مردم عادی پایین‌تر خواهد آمد؛ چراکه او معرفت بیشتری به خداوند دارد و ثواب و عقابش بیشتر است. (میرباقری و نائینی، همان: ۴۸ - ۴۳)

ایشان سپس مطالبی را در رد هر سه دلیل بیان می‌کنند.

خواجه نصیر در مقصد چهارم (النَّبوة) کتاب خویش، دلایل عصمت نبی را چنین بیان می‌کند:

يجب في النَّبِيِّ، العِصْمَةُ ليحصل الوثوق، فيحصل الغرض ولوجوب متابعتة، و ضدها ولإلنكار عليه؛ (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۱۳) عصمت نبی واجب است به‌علت حصول اطمینان و در نتیجه تحقق غرض بعثت و به‌علت ضدیت وجوب متابعت مطلق از نبی و عدم وجوب ایشان در

۱. مؤلفان در این کتاب با پذیرش عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۱۰۴ و ۴۴) درصدد بطلان دیدگاه عصمت عملی انبیا و اثبات ارتکاب گناه و خطا از سوی برخی از انبیا هستند. (ر.ک: همان: ۵) از آنجا که عصمت انبیا در دریافت و ابلاغ وحی را پذیرفته‌اند، می‌توان مطالب آنها را با آیات قرآن نقد کرد.

صورت وقوع معصیت از ایشان و به علت ضدیت و جوب انکار ایشان در صورت وقوع معصیت و حرمت انکار ایشان.

او در مقصد پنجم (الامامة) دلایل عصمت امام را چنین بیان می‌کند:

وامتناع التسلسل یوجب عصمته ولأنه حافظ للشرع ولوجوب الإنكار علیه، لو أقدم على المعصية فيضاد أمر الطاعة و يفوت الغرض من نصبه و لانهطاط رتبته عن أقل العوام؛ (همان: ۲۲۲) عصمت امام واجب است؛ به علت امتناع تسلسل و اینکه او حافظ شرع است و به علت ضدیت و جوب انکار ایشان در صورت وقوع معصیت و حرمت انکار ایشان. اگر امام معصوم نباشد و اقدام به گناه کند، این با اطاعت از وی منافات دارد و غرض بعثت فوت می‌شود و رتبه وی از کمترین عوام مردم هم پایین‌تر می‌آید.

نخستین سؤال این است که چرا مؤلفان کتاب *مردنی شیهه ما* با وجود اینکه خودشان تصریح کرده‌اند: «بحث ما در این تحقیق، تنها ناظر بر عصمت انبیا است و مباحث مربوط به عصمت سایرین را شامل نمی‌شود»، (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۲۴) هیچ اشاره‌ای به دلایل ذکر شده درباره عصمت انبیا در کتاب *تجرید الاعتقاد* نکرده‌اند. اگر ایشان بین انتخاب بررسی دلایل عصمت نبی یا دلایل عصمت امام در کتاب خواجه مخیر می‌شدند، باید بررسی دلایل عصمت نبی را انتخاب می‌کردند، نه دلایل عصمت امام را. همچنین برخلاف تصور ایشان، دلیل دوم خواجه نصیر، «حافظ شرع بودن امامان» است، نه اینکه «اگر از پیامبر خطایی سر بزند، انکار می‌شود». ضمن اینکه طبق فهم شارحین کتاب *تجرید الاعتقاد*، دلایل خواجه نصیر درباره عصمت امام، پنج دلیل است، نه سه دلیل. (ر.ک: حلی، ۱۴۱۳: ۳۶۵ - ۳۶۴؛ شعرانی، بی‌تا: ۵۱۰ - ۵۱۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۳۴؛ محمدی، ۱۳۷۸: ۴۲۰ - ۴۱۲)

از سوی دیگر، ارجاع دلیل خواجه نصیر به «دلیل تنافر» سیدمرتضی نادرست است و دو دلیل مستقل هستند که مؤلفان به اشتباه آنها را یک دلیل دانسته‌اند. مفاد دلیل تنفیر سیدمرتضی این است که: معاصی کبیره و صغیره قبل و بعد از بعثت، سبب تنفیر و کاهش آرامش نفس مردم می‌شود؛ اما دلیل خواجه نصیر این است که: معصیت نبی با اطاعت مطلق از ایشان منافات و ضدیت دارد؛ زیرا پیروی از معصیت جایز نیست. از آن سو مردم مکلف به تبعیت مطلق از نبی هستند و جمع بین این دو ممکن نیست. در دلیل سیدمرتضی ضدیت وجود نداشت و فقط باعث تنفیر و عدم اطمینان روحی می‌شد؛ اما در اینجا ضدیت وجود دارد. فرق دیگر این است که دلیل خواجه نصیر نهایتاً عصمت بعد از بعثت را ثابت می‌کند و از اثبات عصمت قبل از بعثت عاجز است؛ زیرا قبل از بعثت، وجوب اطاعت از نبی مطرح نیست؛ درحالی که سیدمرتضی با آوردن دلیل خود به دنبال اثبات عصمت قبل و بعد از بعثت است.

مؤلفان کتاب *مردنی شیهه ما* نقدهای خود بر دلیل سیدمرتضی را چنین بیان می‌کنند:

۱. اشکال یکم

می‌توان این پیش‌فرض را که عدم عصمت موجب تنافر مردم می‌شود، نپذیرفت. در طول تاریخ، پیشوایان مذهبی بسیاری وجود داشته‌اند که معصوم نبوده‌اند؛ اما پیروان فراوانی داشته‌اند. حتی فراتر از این، پیشوایان مذهبی فاسدی وجود داشته‌اند که با وجود فساد آشکار، پیروانشان اعتقاد به آنها را از دست نداده‌اند. ضمن اینکه این پیشوایان مذهبی به سلاح اقناع‌گر معجزه پیامبران هم مسلح نبوده‌اند و روی گرداندن از آنها، ساده‌تر از روی گرداندن از پیامبران بوده است. نمونه برجسته از چنین پیشوایانی، جیم جونز، پیشوای مسیحی معاصر است. او بنا بر شواهد، مرتکب زنا، لواط و قتل بوده است و این امور مخفیانه هم صورت نمی‌گرفته‌اند؛ با این حال، او چنان پیروان وفاداری داشت که در نهایت به دستور او، بزرگترین خودکشی تاریخ را که طی آن بیش از نهمصد نفر جان باختند، رقم زدند. این نمونه نشان می‌دهد که می‌توان نه تنها به صورت موردی خطاکار، که فرد فاسدی بود و پیروان بسیاری هم داشت. علاوه بر این نمونه بارز، باید به این نکته اشاره کرد که ادیان دیگری غیر از اسلام وجود دارند که به آموزه عصمت برای پیامبران یا آورندگان دین خود معتقد نبوده‌اند. با این حال، پیروان فراوانی دارند. فراتر از این، بخش بسیاری از مسلمانان در طول تاریخ به عصمت پیامبر اسلام باورمند نبوده‌اند؛ اما همچنان بر طریق مسلمانی استوار بوده‌اند؛ لذا اینکه فکر کنیم صرف سر زدن گناه یا خطا از پیامبر، موجب روی گرداندن مردم از او می‌شود، پندار نادرستی است. (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۴۶ - ۴۵)

بررسی

سیدمرتضی این نقد را پیش‌بینی کرده و چنین به آن پاسخ داده است که اگر گفته شود بسیاری از مردم ارتکاب کبائر را برای انبیا جایز دانسته‌اند و با وجود آن، باعث تنفیر از قبول قولشان و عمل نکردن به شرائع آنها نشده و این ناقض قول شما است که می‌گویید کبائر باعث تنفیر می‌شود، در پاسخ خواهیم گفت: این سؤال کسی است که سخن ما را نفهمیده است؛ زیرا منظور ما از تنفیر، رفع تصدیق و عدم امثال بالجمله نبوده است؛ بلکه مقصود ما فقط این بود که آرامش نفس مردم نسبت به قبول سخن کسی که مرتکب کبائر نمی‌شود، نسبت به کسی که مرتکب کبائر می‌شود، بیشتر است. ما با جایز شمردن کبائر از سوی انبیا از این قبول قول دورتر خواهیم بود؛ همان‌گونه که با عصمت از کبائر به این قبول قول نزدیک‌تر خواهیم بود و گاهی اتفاق می‌افتد که عامل تشویق‌کننده به چیزی، موجب حصول آن چیز نشود یا عامل بازدارنده از چیزی به طور مطلق موجب نفی و رفع آن چیز نگردد. آیا چنین نیست که اگر عبوس و ترش‌رویی، مردم را به مهمانی و غذای خود بخواند، به طور معمول این حالت، باعث تنفیر افراد از پذیرفتن دعوت و خوردن غذایش می‌شود؛ اما گاهی اتفاق می‌افتد که افرادی در مهمانی او حاضر شوند و غذای او را هم بخورند که این جریان، ناقض آن نیست که ترش‌رویی تنفیر‌آور است. همچنین گشاده‌رویی و خوش‌اخلاقی و تبسم میزبان، افراد را به قبول دعوت نزدیک می‌کند؛ اما با این حال، گاهی افراد در مهمانی چنین فردی حاضر نمی‌شوند و این ناقض آن نیست که گشاده‌رویی و خوش‌اخلاقی و تبسم، مقرب و

نزدیک کننده است. (سیدمرتضی، ۱۲۵۰: ۵) آیه ۴۱ سوره اسراء مؤید مطلب سیدمرتضی است:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا. (الاسراء / ۴۱)

ما هر آنچه را موجب تذکر بود، در این قرآن آوردیم؛ اما جز بر رمیدنشان نیفزود.

سیدمرتضی در جای دیگری مطلب خود را چنین توضیح می‌دهد که گاهی فرد سخیف و غرق در گناهان مقبول مردم واقع می‌شود؛ هرچند این حالت فی‌نفسه منفر است و گاهی عابد پرهیزکار مقبول مردم نمی‌افتد؛ هرچند این حالت دعوت کننده و نزدیک کننده است. (سیدمرتضی، ۱۴۱۱: ۳۳۹)

کامل کننده مطلب سیدمرتضی، سخن محقق لاهیجی است که می‌گوید: در صورت وجوب عصمت انبیا، اطمینان کامل به افعال و اقوال او حاصل می‌شود؛ در نتیجه مکلف به انقیاد و اطاعت نزدیک و از مخالفت دور می‌شود و لطف بر خدا واجب است؛ پس عصمت انبیا واجب است. همچنین عصمت ایشان نسبت به همه گناهان کبیره و صغیره، قبل و بعد از بعثت واجب است؛ چراکه لطف در این صورت اتم است؛ بلکه حقیقت لطف به این متحقق شود که موجب نفرت، به هیچ وجه و در هیچ وقت موجود نباشد. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۷۹)

۲. اشکال دوم

اگر پیامبر مانند اشخاص دیگر، گاهی مرتکب معصیت شود و آنگاه از آن توبه کند، این امکان برای پیروان او وجود خواهد داشت که طریق توبه کردن را از او بیاموزند؛ پس نه تنها همسان بودن پیامبر با دیگران در ارتکاب به گناه و خطا مخل رسالت نیست، می‌تواند از جهتی مقوم آن هم باشد. (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۴۷ - ۴۶)

بررسی

بسیار مایه تعجب است که ایشان گناه را از مقومات نبوت شمرده‌اند. اگر چیزی را مقوم چیز دیگری دانستیم، بدین معنا است که مقوم بدون مقوم امکان وجود یافتن ندارد و تقویم وجودی‌اش به او وابسته است. ما حتی معجزه را نیز از مقومات نبوت نمی‌دانیم؛ چراکه وجود نبوت بدون معجزه ممکن است؛ مثل اینکه قومی به واسطه سابقه امانت و صداقت شخص نبی و پذیرفتن دلائل و براهین او از وی تقاضای معجزه نکنند و ایشان نیز معجزه‌ای ارائه نکند یا اینکه تصدیق نبی دیگری که دارای معجزه است، نبوت او را بدون ارائه معجزه تأیید کند. مهم‌ترین مقوم نبوت که نبوت بدون آن ممکن نیست، وحی است.

البته شاید منظورشان این بوده که ارتکاب گناه برای آموزش توبه، کمک کننده به تأمین هدف نبوت است و به اشتباه، کلمه مقوم را به کار برده‌اند که این نیز پندار باطلی است؛ چراکه انبیا با وجود اینکه بیش از سایر مردم، اهل توبه و انابه بوده‌اند، توبه آنها از معاصی اصطلاحی (گناه فقهی) نبوده است؛ بلکه توبه از اشتغال به مباحات، کم شدن توجه به پروردگار در برخی حالات و امثال آن بوده است و مردم می‌توانند از این طریق به

اهمیت توبه پی ببرند و اصل توبه را از انبیا بیاموزند؛ اما ضرورتی ندارد که آنها برای آموزش توبه از یکایک معاصی، همه را انجام دهند و سپس توبه کنند و از این طریق به پیروان خود روش توبه را بیاموزند؛ بلکه برای آموزش روش توبه، راه‌های دیگری که هیچ‌گونه مفسده‌ای نیز دربر نداشته باشند، وجود دارد؛ مانند بیان و توضیح چگونگی روش انجام توبه.

۳. اشکال سوم

بر فرض صحت دلیل تنافر، این دلیل در نهایت عصمت انبیا در انظار عمومی را ثابت می‌کند، نه عصمت انبیا در خلوت شخصی را. شخص نبی می‌تواند در ملاً عام فردی منزّه باشد؛ اما در خلوت خود، کمتر یا بیشتر دچار گناه و خطا شود. (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۴۷)

بررسی

اعطای معجزه از سوی خدا به نبی، نشان از لیاقت وی برای احراز این منصب دارد و منزّه بودن در ملاً عام و انجام گناه و خطا در خلوت، چیزی جز نفاق نیست و با لیاقت و شایستگی رسیدن به مقام نبوت ناسازگار است. دلیل مطرح شدن این مطلب آن است که ایشان در بحث عصمت، فقط جنبه لطف در حق بندگان را در نظر گرفته و به این نتیجه رسیده‌اند که عصمت از گناه و خطا در انظار عمومی برای تأمین آرامش نفس مردم کفایت می‌کند؛ درحالی‌که در بحث عصمت نباید جنبه لطف در حق انبیا را از نظر دور داشت. یوسف علیه السلام اخلاص در توحید و دوری از هرگونه شرک را فضل و لطف از ناحیه خدا هم در حق خود انبیا و هم در حق مردم می‌داند:

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ. (یوسف / ۳۸)

و کیش پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام. ما را نرسد که چیزی را با خدا انباز گیریم. این از فضل خدای بر ما و بر مردم است، ولیکن بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند.

بسیاری از بزرگان نیز تصریح کرده‌اند که اعطای موهبت عصمت، علاوه بر اینکه لطفی در حق مردم است، لطف و پاداشی برای انبیا نیز به‌شمار می‌رود. از آنجا که خدا در علم ذاتی خویش می‌دانست که انبیا در بالاترین حد ممکن، تمام تلاش خویش را در بندگی خدا خواهند کرد، از ابتدای عمر موهبت عصمت را به آنها عطا کرد. (ر.ک: لاهیجی، ۱۳۷۲: ۹۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷ / ۹۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۹ - ۱۲۸؛ سبحانی، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۷۶) این موهبت همیشه و در هر حالی، چه در خلوت و چه در جلوت همراه آنهاست. اگر خدا بخواهد به کسی لطفی کند و پاداشی دهد و او را از بدی و زشتی و پلیدی گناهان حفظ کند، در خلوت و جلوت فرقی ندارد و این چنین نیست که در خلوت، لطف خود را از آنها دریغ کند و آنها را به حال خود واگذارد. همچنان که بنده مخلص خویش یوسف علیه السلام را در خلوت - درحالی‌که تمام شرایط برای انجام گناه فراهم بود

و شاید سخت‌ترین نمونه برای کف نفس و حفظ عصمت همین ماجرا باشد - از زشتی و پلیدی گناه حفظ کرد: «...كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ (یوسف / ۲۴) این چنین (برهان خویش به او نمودیم) تا بدی و زشتکاری را از او بگردانیم، که او از بندگان ویژه و برگزیده ما بود.

آیت‌الله جوادی ذیل آیه: «...لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ...» (یوسف / ۲۴) می‌فرماید: هرگز تمایل و گرایش به گناه، نزدیک یوسف علیه السلام نشد و خداوند زشتی و فحشا را از او بازداشت؛ نه اینکه خدا او را از بدی و منکر منصرف کرده باشد؛ یعنی درحقیقت، خداوند فحشا را که وسوسه شیطانی است، از محدوده حیات نورانی او و همه پیامبران و پیشوایان دور کرده است؛ به‌گونه‌ای که گناه و گرایش به آن اجازه ندارند به جانب این بزرگواران نزدیک شوند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۲۱۰)

ضمن اینکه باید به ملکه بودن عصمت نیز توجه نمود. اگر صفتی برای شخص ملکه باشد، در خلوت و جلوت یکسان است و عوامل مؤثر در ایجاد عصمت (علم یقینی و اراده قوی) هم در خلوت و هم در جلوت به‌صورت یکسان برای انبیا موجود است؛ بنابراین تفکیک عصمت در خلوت و جلوت معنا ندارد و اینکه بگوییم عصمت در جلوت برای جلب اعتماد مردم کفایت می‌کند، پس عصمت در خلوت لازم نیست، مانند این است که بگوییم قد بلند بازیکن والیبال فقط هنگام بازی لازم است؛ پس بازیکن والیبال می‌تواند در هنگام بازی بلندقد باشد و در غیر آن کوتاه‌قد باشد. اگر شخصی بلندقد باشد، در همه حال بلندقد است و تفکیک آن هنگام بازی و غیربازی مضحک است. موهبت عصمت نیز با توجه به توضیحات پیشین، از انبیا جدایی ناپذیر بوده در همه حال، با آنها عجین است.

۴. اشکال چهارم

نقد دیگر، مثال نقضی است که قرآن از رسالت موسی علیه السلام به‌سوی فرعون به‌دست می‌دهد. او پس از قتل که در شهر انجام می‌دهد، از ترس کشته شدن به دست فرعونیان از شهر می‌گریزد. آنگاه خداوند او را که در چشم فرعون فردی گناهکار است، آن هم گناهی در حد قتل و مستوجب مرگ، به‌سوی فرعون روانه می‌کند. حال آنکه اگر دلیل تنافر را بپذیریم، خداوند نباید شخصی را که از دید فرعون گناهکار است، در ردای رسول به‌سوی او بفرستد. (میرباقری و نائینی، ۱۳۹۵: ۴۸)

بررسی

در داستان قتل قبطی نه‌تنها ایشان مرتکب معصیت نشد، از آن بالاتر حتی ترک اولایی هم از ایشان صادر نشد؛ چراکه از مؤمنی دفاع کرد و جان مؤمنی را از خطر نجات داد و دفاع از مظلوم نیز واجب است. اینکه موسی علیه السلام به‌دلیل قتل قبطی در چشم فرعون فردی گناهکار است، از آن‌رو است که فرعون و قبطیان، سببپان را به چشم بردگان خود نگاه می‌کردند و خود را مالک جان و مال آنها می‌دانستند و در طی سالیان متمادی، هزاران طفل از بنی‌اسرائیل را سر بریده بودند؛ در نتیجه کشتن یک قبطی از سوی یک سبطی چون

موسی علیه السلام گرچه به حق باشد، در نظر آنها گناهی بزرگ به شمار می‌رفت؛ اما نگاه و نظر فرعونیان ملاک نیست و خدا موسی علیه السلام را فرستاد تا فرعونیان را از همین نگاه اشتباه و امثال آن نجات دهد و گناهان واقعی را به آنها معرفی کند و ایشان را از انجام آنها بر حذر دارد؛ بنابراین انبیا باید از گناهان واقعی معصوم باشند، نه گناهان موهوم و ادعایی فرعونیان. عصمت‌باوران نیز هیچ‌گاه نگفته‌اند که انبیا باید از گناهان موهوم و ادعایی مخالفان خود معصوم باشند و هرگز در صدد اثبات چنین عصمتی نبوده‌اند.

علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۶ غافر^۱ چنین می‌گویند:

فرعون تصمیم خود مبنی بر کشتن موسی علیه السلام را چنین توجیه و تعلیل می‌کند و می‌گوید: من از موسی بر شما می‌ترسم که مبادا دین و دنیای شما را تباه کند؛ اما از جهت دین (یعنی پرستش بت‌ها) برای اینکه می‌ترسم او دین دیگری به‌جای آن رواج دهد و آن پرستش خدای یگانه است؛ اما از جهت دنیا چون می‌ترسم کار او بالا بگیرد و نیرومند شود و پیروانش زیاد گشته، به‌آسانی از طاعت ما سر بتابد و کار منجر به مشاجره و جنگ و از بین رفتن امنیت گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۷ / ۳۲۸)

پس اگر ملاک، نوع نگرش فرعون باشد، باید خدا شخصی را بفرستد که درباره پرستش خدای یگانه و علیه بت‌پرستی حرفی نزند؛ چراکه فرعون کار موسی علیه السلام را فسادآور و مایه تباهی دین و دنیا می‌داند. و بطلان این مطلب واضح است.

نتیجه

سیدمرتضی عصمت انبیا را با معجزه ایشان ثابت می‌کند؛ غرض از بعثت انبیا و تصدیقشان با معجزه، امتثال آن چیزی است که آنها آورده‌اند؛ پس هر چیزی که در امتثال و قبول مردم اثر منفی بگذارد، نبود آن واجب است. بنابر استقصای نگارندگان، هیچ‌یک از دلایل مثبت عصمت مانند دلیل سیدمرتضی، زوایای مختلف عصمت را پوشش نمی‌دهد و در نوع خود به‌جهت گستره پوشش‌دهنده زوایای مختلف عصمت، مانند عصمت در حیطة وحی، عصمت از تمامی منفرات مانند گناهان کبیره و صغیره عمدی و سهوی پیش و پس از بعثت، منفرات نسبی، طبیعی، اخلاقی و احوالی بی‌نظیر است.

برخلاف پندار برخی از نویسندگان معاصر، گرچه درست است گاهی با وجود همه عوامل نزدیک‌کننده بندگان به‌سمت اطاعت و امتثال امر انبیا اطاعت و امتثال امر از سوی مردم صورت نمی‌گیرد و گاهی با وجود

۱. وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ؛ (غافر / ۲۶) و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد یا در این سرزمین فساد برپا کند.

عوامل منفر و مبعد و دورکننده بندگان از اطاعت فردی، اطاعت از وی از جانب مردم صورت می‌گیرد، با این حال این مطلب باعث نمی‌شود خدا لطف خود را در مهیا کردن عوامل مقرب و دفع و دور کردن عوامل منفر در انبیای الهی از مردم دریغ بدارد.

همچنین ارتکاب گناه و سپس توبه از سوی انبیا نه تنها از مقومات نبوت نیست، حتی کمک‌کننده به تأمین هدف نبوت نیز نیست و ضرورتی ندارد برای آموزش توبه از یکایک معاصی، انبیا همه آنها را انجام دهند و سپس توبه کنند و از این طریق به پیروان خود روش توبه، را بیاموزند؛ بلکه برای آموزش روش توبه، راه‌های دیگری که هیچ‌گونه مفسده‌ای نیز دربر نداشته باشند، وجود دارد؛ مانند بیان و توضیح چگونگی روش انجام توبه. تفکیک عصمت به عصمت در جلوت و عدم عصمت در خلوت نادرست است و انبیای الهی هم در جلوت و هم در خلوت معصوم‌اند. همچنین آنها باید از گناهان واقعی معصوم باشند، نه گناهان موهوم و ادعایی دشمنان.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، ۱۳۸۵ ق، شرح نهج‌البلاغه، قاهرة، داراحیاء الکتب العربیة.
۳. ابن حزم، علی بن احمد، بی تا، الفصل فی الملل و الاہواء و النحل، بغداد، مکتبۃ المثنی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۰ ق، لسان العرب، بیروت، دارالفکر.
۵. ایجی، عبدالرحمن، ۱۴۱۲ ق، شرح المواقف، شرح علی بن محمد جرجانی، قم، شریف الرضی.
۶. بحرانی، ابن میثم، ۱۴۰۶ ق، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق سید احمد حسینی، قم، مکتبۃ آیه‌الله المرعشی النجفی.
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، وحی و نبوت در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء.
۸. جوهری، اسماعیل، ۱۴۰۷ ق، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۹. حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۶، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، تهران، اساطیر.
۱۰. حلّی، حسین بن یوسف، ۱۴۱۳ ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح، مقدمه، تحقیق و تعلیقات حسن حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۱. _____، ۱۴۱۵ ق، مناهج الیقین فی أصول الدین، تهران، دار الأسوة.
۱۲. خرازی، سید محسن، ۱۴۱۷ ق، بدایة المعارف الإلهیة فی شرح عقائد الإمامیة، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۳. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۲ ق، الإلهیات علی هدی کتاب و السنة و العقل، قم، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة.

۱۴. _____، ۱۴۲۵ ق، عصمة الأنبياء، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۵. سیدمرتضی، علی بن الحسین، ۱۲۵۰ ق، تنزیه الأنبياء علیهم السلام، قم، الشریف الرضی.
۱۶. _____، ۱۴۱۱ ق، الذخيرة فی علم الکلام، تحقیق سید احمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۷. شعرانی، ابوالحسن، بی تا، شرح فارسی تجرید الاعتقاد، تهران، انتشارات اسلامی.
۱۸. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، ۱۳۶۴، الملل و النحل، تحقیق محمد بدران، قم، الشریف الرضی.
۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین حوزہ علمیه قم.
۲۰. طریحی، فخرالدین، ۱۹۸۵ م، مجمع البحرین، بیروت، دارالمکتبه الهلال.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۲، تلخیص الشافی، تحقیق حسین بحر العلوم، قم، المحبین.
۲۲. _____، ۱۴۰۶ ق، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت، دار الأضواء.
۲۳. _____، ۱۴۰۷ ق، تجرید الاعتقاد، تحقیق حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۴. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن، بی تا، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاهره، المؤسسة المصرية العامة.
۲۵. لاهیجی، عبد الرزاق، ۱۳۷۲، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، تصحیح صادق لاریجانی، تهران، الزهراء.
۲۶. _____، ۱۳۸۳، گوهر مراد، تهران، نشر سایه.
۲۷. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار، ج ۱۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۲۸. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۶، دانشنامه عقاید اسلامی، قم، دار الحدیث.
۲۹. محمدی، علی، ۱۳۷۸، شرح کشف المراد، قم، دار الفکر.
۳۰. مرعشی، نور الله، ۱۴۰۹ ق، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۳۱. مظفر، محمد حسن، ۱۳۸۷، عقائد الإمامیه، تحقیق: حامد حنفی، قم، انصاریان.
۳۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ ق، تصحیح اعتقادات الإمامیه، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
۳۳. مقداد، فاضل، ۱۴۰۵ ق، إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳۴. میرباقری، محمدعلی و میرهادی نائینی، ۱۳۹۵، مردانی شبیه ما، بی جا، بی نا.
۳۵. یوسفیان، حسن و احمدحسین شریفی، ۱۳۷۷، پژوهشی در عصمت معصومان، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.